هو العلیم

جمال و جلال در آداب زندگی و رعایت حقوق دیگران

از آراستگی در خانه تا مراقبه در رمضان

شرح حدیث عنوان بصری ـ ریاضت نفس ـ جلسه ۱۵۸

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذبالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمد لله ربّ العالمين
و الصّلاة و السّلام على سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم محمّد
و على اهل بيته الطّاهرين
و اللّعنة على أعدائهم أجمعين

لزوم قرار گرفتن مسئلۀ مأكولات در چارچوب سلوک عقلانی و منطقی نه تمایلات نفسانی

در جلسۀ گذشته فرمایش امام صادق علیه‌السّلام که راجع به ریاضت نفس بود، خدمت رفقا مطرح شد. این که امام علیه‌السّلام مسئلۀ خوردن و مأکولات را جزو مسائل ریاضت نفس شمرده‌اند، این حکایت از این می‌کند که انسان نسبت به این مسئله تمایل نفسانی دارد، خب این طبیعی است. و براساس آن تمایل نفسانی، مأکولات خود را انتخاب می‌کند، آن غذایی که به ذائقۀ او گواراتر باشد و نیازهای او را بهتر بتواند برطرف کند، ضعف و سستی را در او ازبین ببرد، کارهای روزمره را بتواند برای او تحصیل کند، این‌گونه مطالب است که مجموعاً برای انسان انگیزۀ گزینش و اختیار مأکولات را به‌وجود می‌آورد، اما امام علیه‌السّلام می‌خواهند مطلب را از جایگاه دیگری بررسی کنند، ایشان می‌فرمایند: «این مسئلۀ مأکولات باید در چارچوب یک روش سلوک عقلانی و منطقی قرار بگیرد نه در چارچوب تمایلات نفسانی.» حالا بیاناتی که راجع به این مطلب هست، إن‌شاءالله خواهد آمد.

عرض شد که مسئله در اینجا فقط به جنبۀ مأکولات منحصر نمی‌شود و قدری دایره از مأکولات فراتر می‌رود و سایر آن اموری را که مربوط به رعایت مسائل جسمانی است، اعم از مسائل بهداشت و همین‌طور کیفیت ارتباطات و استراحت و به‌طورکلی مسائل شخصی، ما می‌توانیم مطلب را در این مجموعه گسترش بدهیم، گرچه حضرت در اینجا فقط یک جنبه را فرمودند که خب این جنبه, جنبۀ مهمی بوده است و طبعاً سایر جنبه‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌داده، لذا حضرت این را ذکر فرمودند، گرچه از لابه‌لای مطالب حضرت، پرداختن به سایر مطالب هم در اینجا به‌نظر می‌رسد.

لزوم استعمال عطر در محیط خانوادگی و اجتماع به‌عنوان یک مسئلۀ فطری و دینی

آیۀ شریفه‌ای که در جلسۀ قبل خدمت رفقا خوانده شد، می‌فرماید: ﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ﴾[1]؛ «در هر جایگاه و سجده‌گاهی، در هر مسجدی زینت خود را به همراه داشته باشید؛ یعنی آنچه موجب تزیّن شما است, آنچه موجب جنبۀ ظاهری و اجتماعی شما است.»

زینت به هر چیزی گفته می‌شود که انسان را در مقابل دیگران نیکو جلوه بدهد. یکی از موارد

---

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۳۱. *انوار الملکوت*، ج ۱، ص ۲۶۸:
«ای فرزندان آدم، زیورهای خود را در مقام هر عبادت به خود برگیرید و بخورید و بیاشامید، و از حدّ اعتدال و میانه‌روی تجاوز مکنید! که خدا مسرفان را دوست نمی‌دارد.»

زینت، من‌باب‌مثال استعمال عطر و بوی خوش است که خود رسول خدا و ائمه علیهم‌السّلام هرگاه که می‌خواستند از منزل خارج شوند یا در اجتماعی شرکت کنند، این مسئله را رعایت می‌کردند، زیرا طبیعی است که به‌واسطهٔ فعل و انفعالاتی که در بدن انسان انجام می‌گیرد، طبعاً انسان دائماً احتیاج به تنظیف و رعایت بهداشت و استعمال بوی خوش را دارد. بسیار دیده شده است که افرادی از این نکته غفلت می‌کنند و این مطلب را رعایت نمی‌کنند، درحالی‌که این مسئله بسیار ضروری است. هر شخصی در ارتباط با اجتماع و دوستان و حتی محیط خانواده, باید به‌نحوی ظهور پیدا بکند که احساس جذب و احساس نیکویی را برای طرف مقابل باقی بگذارد نه احساس اشمئزاز و تنفر. و این یک مسئلهٔ فطری است و نیازی به دستور اسلامی نیست، خود فطرت انسان نسبت به آن جاذبه‌های فطری کشش دارد. نمی‌توانیم بگوییم که کسی دارای فطرت سلیم است و از رایحهٔ کریه لذت می‌برد، مگر آنکه دیوانه باشد یا اینکه فطرت خودش را ازدست داده باشد و به فطرت ثانوی رسیده باشد. چون می‌گویند بعضی‌ها هستند که به‌واسطهٔ تحول و تبدل ارزش‌های فطری، اینها به ضدّارزش‌ها تمایل پیدا می‌کنند! خب اینها به‌طورکلی بحثشان جدا است و اینها از دایرهٔ انسانیت خارج هستند.

لزوم رعایت مسائل اخلاقی به‌عنوان یک مسئلهٔ فطری

همان‌طوری‌که عرض کردم که راجع به رعایت مسائل اخلاقی، بعضی‌ها هستند که اینها از دایرهٔ انسانیت خارج هستند و حیوان هستند، آن کسی که بدون حجاب و پوشش خود را در معرض دید همگان قرار می‌دهد و نسبت به این حالت، افتخار می‌کند، این از دائرهٔ انسانیت خارج است و حیوان است, الاغ است! ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾[1] خداوند طبیعت و فطرت آن حیوان را به‌این‌نحو قرار داده است اما انسانی که دارای عقل و فطرت است، رعایت مسائل اخلاقی، جزو فطرت او است، و اگر این بر اثر تلقینات، محیط، آزادی‌ها و بی‌بندوباری‌های افسار گسیخته، یعنی بدون حد و مرز و بدون مانع، متحول و منقلب بشود، این فردی می‌شود که به این وضعیت مبتلا می‌شود.

چرا در اسلام شرب خمر، حرام است و چرا مستی حرام است؟ به‌خاطر اینکه شخص مست، از آن دائرهٔ فطری خودش خارج می‌شود، تبدیل به یک حیوان می‌شود. ارزش‌هایی که تا قبل از مستی برای او مطرح است، در حال مستی دیگر این ارزش‌ها مطرح نیست، به هر کیفیتی بیرون می‌آید، به هر وضعیتی بیرون می‌آید، هیچ برایش قبح ندارد که الآن ناظر او را نگاه می‌کند یا نگاه نمی‌کند، او در عالم خوشیِ خود، این را ارزش می‌بیند که همان حالت خوشی را برای خود نگه دارد، در یک‌همچنین حالی دیگر برای او مراعات جهات و معیارها و ارزش‌های دیگر، مطرح نیست. خب طبعاً هم این شرب خمر باید ممنوع و حرام باشد.

لزوم برخورد قانون با مسائل غیر اخلاقی در اجتماع

قانون باید جلوی این مطلب را بگیرد و نگذارد که اجتماع به‌واسطهٔ این خوشیِ افسارگسیخته، دچار بیماری بشود، این وظیفهٔ قانون است ولیکن می‌بینیم نه‌خیر, در کشورها از این مسئله خبری نیست و حتی در بعضی از جاها این عدم رعایت مسائل اخلاقی، به‌عنوان قانون قرار می‌گیرد! خیلی عجیب است که قانون به یک فرد اجازه می‌دهد که تو می‌توانی آزادیِ افسارگسیخته داشته باشی! خیلی عجیب است! خدمت رفقا عرض کردم از آن کسانی که این اعمال را انجام می‌دهند عجب نیست، اینها حیوان هستند، عجب از آن افرادی است که نشسته‌اند و قانونش را وضع می‌کنند! این دیگر خیلی خنده‌دار است و باید بر آن کسانی که سرنوشت دنیا را با این افکار تعیین می‌کنند، خیلی تأسف خورد!

---

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹. ***معاد شناسی***، ج ۱۰، ص ۳۱۲:
«ایشان مانند چهار پایان هستند، بلکه ایشان گم و گمراه‌ترند.»

عدم منافات رعایت مسائل بهداشت فردی و اجتماعی با سیر و سلوک

این مسئله، مسئله‌ای است که باید مورد توجه قرار بگیرد، یعنی انسان در اجتماع به‌نحوی ظاهر بشود که افراد از او فرار نکنند، در صحبت کناره‌گیری نکنند، وقتی که در کنار هم نشسته‌اند، نباید احساس ناراحتی پیدا بشود، باید احساس جذب، محبت و نزدیکی پیدا بشود. ببینید دستور اسلام به چه کیفیت است: «وقتی که می‌خواهید از منزل خارج بشوید، موی خود را شانه کنید»، پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم موی خود و محاسن خود را شانه می‌کردند و خود را در آینه نگاه می‌کردند، این که رسول خدا است و در مقامات کذا است، حالا ما می‌گوییم: کسی که در این مسائل (سیر و سلوک و مسائل معنوی و روحانی) می‌افتد، باید همهٔ اینها را رها کند! نه‌خیر! باید بیشتر رعایت کند.

پدر ما هر وقتی که می‌خواستند از منزل خارج بشوند، من ندیدم که ایشان بدون اینکه محاسن خود را شانه کنند و به لباس خود بپردازند و عطر استعمال کنند و در آینه نگاه کنند، خارج بشوند، درحالی‌که شاید ما به این مطالب خیلی توجه نداشته باشیم!

همه نقل می‌کنند که پیامبر وقتی که می‌خواستند از منزل خارج بشوند، در آینه نگاه می‌کردند و عطر استعمال می‌کردند و موهای خود را شانه می‌کردند و به لباس خود نگاه می‌کردند که جایی از آن کثیف نباشد، بعد خارج بشوند.[1] آیا اینها با راه خدا منافات دارد؟! آیا اینها با تقرب منافات دارد؟! آیا اینها با اعراض از دنیا منافات دارد؟! آیا اینها را دنیا می‌گویند؟! ابدا، اینها دنیا نیست.

عدم رعایت قوانین جلالیه، عامل هرج و مرج در جامعه

اینها برای چیست؟ اینها برای این است که آن اصل اولی و پایهٔ اولی در مسائل عبادی و شخصی و ارتباطات، بر محوریت دو صفت جمال و جلال است، در صفت جلال الهی، مطلب به تنبیه و تذکر و انجام تکلیف و هشدار و بیدارباش نسبت به مسائل برمی‌گردد، انسان نسبت به افراد از نقطه‌نظر وظایف و تکالیف، مسئولیت دارد، این به جنبهٔ جلال برمی‌گردد. خلافی را که دید باید تذکر بدهد، خود تذکر مراتبی دارد، اگر آن جنبهٔ جلال در یک اجتماع انجام نگیرد نتیجه‌اش همین است که شما مشاهده می‌کنید که افراد بدون رعایت مسائل اخلاقی به هر کیفیت و به هر وضعیت در جامعه ظاهر می‌شوند، این به‌خاطر عدم رعایت قوانین جلالیه است. در جلال حد و مرز تعیین می‌شود, هر شخصی باید حدود خود را بشناسد، خط قرمزهایی در روابط تنظیم می‌گردد، براساس آن خط قرمزها هر کسی باید حرکت کند. نمی‌تواند به همسایه تعدی بکند، نمی‌تواند منزل خود را به‌نحوی قرار بدهد که موجب اذیت و آزار همسایه باشد، نمی‌تواند پنجرهٔ خود را مشرف بر حیاط همسایه قرار بدهد، این عمل حرام است و موجب سلب امنیت و آسایش از زن و بچهٔ دیگران است و هیچ مبرّری در اینجا وجود ندارد و هیچ قانونی نمی‌تواند [به اینها اجازه بدهد که چنین کاری را انجام بدهند.] امروزه مقداری از آن فضای منزل را کم می‌کنند و بعد رو به حیاط همسایه پنجره می‌گذارند و می‌گویند «این پنجره در فضای منزل خودمان

---

[1] ***الکافی***، ج ۱، ص ۴۴۲:

«عن سالِمِ بنِ أبی‌حَفصَةَ العِجلیّ عن أبی‌جعفرٍ علیه‌السلام قال: "کانَ فی رَسولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم ثَلاثَةٌ لم تکن فی أحَدٍ غَیرِهِ لم یکن له فَیءٌ و کان لا یَمُرُّ فی طَریقٍ فیُمرُّ فیه بعدَ یَومَینِ أو ثَلاثَةٍ إلاّ عُرِفَ أنّه قد مَرَّ فیهِ لِطیبِ عَرفِه ...".»

الکافی، ج ۶، ص ۵۱۲:

«عن إسحاقَ الطَّویلِ العَطّارِ عن أبی‌عبداللهِ علیه‌السلام قالَ: "کانَ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم یُنفِقُ فی الطّیبِ أکثَرَ ممّا یُنفِقُ فی الطّعامِ."»

مکارم الأخلاق، ص ۳۴:

«و کان صلّی الله علیه و آله و سلّم یَنظُرُ فی المرآةِ و یُرَجِّلُ جُمَّتَهُ و یتَمَشَّطُ و ربّما نَظَرَ فی الماء.»

الکافی، ج ۶، ص ۴۴۱:

«عن السّکونیّ عن أبی‌عبداللهِ علیه‌السلام قال: "قالَ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: مَنِ اتَّخَذَ ثوباً فَلیُنَظِّفهُ."»

است دیگر، از فضای همسایه گرفته نشده»، از این کلاه قانونی و [کلاه شرعی‌هایی که می‌گذارند،] همهٔ اینها حرام است، اگر قانون هم به اینها اجازه بدهد، قانون هم کار حرامی انجام داده است، حرام در حرام در حرام! اگر هم با رشوه باشد که حرامش به بالا می‌رود! تمام اینها حرام است. پنجره نباید رو به حیاط همسایه باشد که موجب سلب آسایش و امنیت از زن و بچهٔ دیگران بشود.
اینها چیست؟ قوانین جلالیه است.

عدم جواز استفاده از بلندگو از طرف شارع مقدس مگر در اذان مغرب

انسان نباید صدا را بلند کند، همین‌طور فرض کنید که شب مهمانی بگذارد و بگوید رفقایش بیایند، ساعت یازده و دوازده تازه صدا به قهقهه بلند بشود و زن و بچه و مریض در همسایهٔ آن طرف، از صدای بلند اینها در اذیت و آزار باشند، این عمل حرام است، اگر هم برای خدا این جلسه را گرفته است، آن هم حرام است، هیچ تفاوتی نمی‌کند. همسایهٔ انسان حکم محیط خانوادهٔ خود انسان را دارد، اگر شما در منزل خود مریض داشتید و یک شخص می‌آمد، آیا نمی‌گفتید: «ساکت، بچه خوابیده و مریض آنجا خوابیده»؟ حالا همسایه به جهنم، هرچه شد، شد؟! نه‌خیر! همسایهٔ انسان از نقطه‌نظر رعایت قانون و رعایت مسائل اخلاقی، حکم منزل خود انسان را دارد.

صدا را بلند کردن، حرام است، روضه در شب گذاشتن و بعد بلندگو را بیرون گذاشتن و شب‌های جمعه دعای کمیل گذاشتن و بلندگو را رو به منزل همسایه گذاشتن، تمام اینها حرام است. آن دعای کمیل حرام است و ملائکه آن کسانی را که در آن مجلس دارند دعای کمیل و یا ربِّ یا ربِّ می‌خوانند، لعنت می‌کنند! همهٔ اینها حرام است، اگر می‌خواهید دعای کمیل بخوانید بروید در مسجد و حسینیه و منزل، درب‌ها را هم ببندید که صدا بیرون نرود و دعای کمیلتان را بخوانید، چه اشکالی دارد؟! اما اگر صدا به بیرون برود و در همسایگی شما نه یک مسلمان که یک نصرانی و یک یهودی و حتی یک بی‌دین باشد، اذیت کردن او و آزار صوتی برای او ایجاد کردن حرام است و در نامهٔ عمل شما حرام می‌نویسند. آن امام حسینی که از بلندگو گفته می‌شود، آن کسی که داد می‌زند و آن بلندگو را به دهانش می‌چسباند که صداها خیلی بالاتر و بالاتر برود، آن امام حسین او را لعنت می‌کند. این امام حسین نیست، این شیطان است! الآن این مسائل در اینجا رعایت نمی‌شود. فقط و فقط در هنگام اذان صبح و اذان مغرب، آن اذان مغرب که اشکال ندارد به‌خاطر اینکه مردم در آن موقع بیدار هستند ولی در اذان صبح آن مؤذن می‌تواند در ایوان و در بالای مسجد برود و بدون بلندگو اذان بگوید. رفقا! در شرع این مقدار به ما اجازه داده شده است، نه بیشتر. در زمان پیغمبر بلندگوهایی که صدای آن از یک محله تا یک محلهٔ دیگر می‌رفت که نبود. مؤذن فقط در هنگام طلوع فجر در بالای مسجد برود و اذان بگوید، این مقدار به ما اجازه داده‌اند و اضافهٔ بر این را اجازه نداده‌اند، هر کسی می‌خواهد باشد, هر بیتی می‌خواهد باشد و دفتر هر کسی می‌خواهد باشد، نصب بلندگو حرام است.

شخصیت مرحوم حاج میرزا حسن نوری

الآن این قضیه یادم آمد، یکی از همین دوستان سابق مرحوم آقا ـ خدا رحمتش کند، مرد بسیار خوبی بود و برای خدا هم کار می‌کرد و در کارش اخلاص داشت ـ مرحوم آقای حاج میرزا حسن نوری بود، وقتی که مرحوم آقا در مدرسهٔ حجتیه تحصیل می‌کرد ایشان همحجره‌ای و همدرسی مرحوم آقا بود، برای تبلیغ این‌طرف و آن‌طرف می‌رفت و بالأخره هم در مسیر تبلیغ که داشت از قم به جایی می‌رفت، در راه تصادف کرد و به رحمت خدا رفت، خدا رحمتشان کند، مرحوم آقا هم گاهی ایشان را دعوت می‌کرد، وقتی هم که مرحوم آقا به مشهد هجرت کردند ایشان گاهی به مشهد مشرف می‌شدند و اتفاقاً آن روزی که ایشان می‌آمد ما خدا را شکر می‌کردیم که الحمدلله ایشان آمد و دیگر منبر رفتن از دوش ما برداشته شد. یک که روز در مشهد بودیم، روز وفات یا عیدی بود، ما نشسته بودیم و قرار بود که ما برای صحبت کردن به منبر برویم که یک‌دفعه ایشان آمد، گفتم که آقا مردم می‌خواهند از شما استفاده کنند، گفت: «من اصلاً نمی‌توانم، مریض هستم.» گفتم: اصلاً امکان ندارد، آن بیرون در که آقا

نشنوند خلاصه ما با او صحبت کردیم که: اصلاً نمی‌شود، آیا شما باشید و من بروم صحبت کنم؟! خلاصه گردن او انداختیم، وقتی که آمد و در مجلس نشست، دیگر تمام شد، رو به مرحوم آقا کرد و گفت که «آقا مثل اینکه قرار است ما منبر برویم» مرحوم آقا فرمودند که «بفرمایید!»

خدا ایشان را بیامرزد، خیلی خوش‌صحبت و خوش‌منبر و خیلی شیرین بود و مرد اهل مطالعه و اهل تتبّع بود، از اینهایی نبود که صاف بالای منبر برود و دو ساعت حرف بزند و انسان نفهمد که اول و آخرش چه بود و از روزنامه و مجله بگوید و از منبر پایین بیاید! نه، می‌رفت مطالعه می‌کرد، کتاب تاریخ، داستان‌های آموزنده, روایات و امثال‌ذلک می‌خواند و می‌آمد برای مردم نقل می‌کرد، خدا رحمتش کند، واقعاً اینها آدم‌هایی بودند که دیگر جایگزین ندارند.

بعد از منبر نشسته بودند و داشتند با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ صحبت می‌کردند، من هم در آنجا بودم، ایشان در ضمن صحبت‌هایی که می‌کردند گفتند که «من اخیراً در حسینیهٔ آقای مرعشی نجفی در قم، ده روز راجع به مسئلهٔ فدک صحبت کردم...»

چون در همان موقع مسائل و صحبت‌ها و مقالاتی از طرف بعضی از همین آقایانِ فعلی مطرح شده بود که فدک برای حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها نبوده بلکه فدک یک مسئلهٔ دولتی و حکومتی بوده و بعد از وفات رسول خدا...

فرمایش امام صادق مبنی بر به شهادت رسیدن پیغمبر توسط عایشه و حفصه

البته شهادت رسول خدا، زیرا پیغمبر به مرگ طبیعی از دنیا نرفتند، این عایشه و حفصه، پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را مسموم کردند، این را بدانید، امام صادق علیه‌السّلام طبق روایتی که در *بحار* هست می‌فرمایند: «والله لَقَد سَمَّتاه؛[1] قسم به خدا، این دو، پیغمبر را مسموم کردند» توسط سمی که از بیرون آمده بود. اینها امّ المؤمنین مردم هستند!!

البته این چیزی نیست، ما در ائمه علیهم‌السّلام هم این قضیه را داشتیم، ائمه علیهم‌السلام مظلوم بودند، امام حسن علیه‌السلام هم توسط عیالش مسموم شد و امام جواد علیه‌السلام هم توسط عیالش مسموم شد، خدا ما را از دست [این زن‌ها حفظ کند!] إن‌شاءالله به سر کسی نیاید! گاه‌گاهی می‌شود دیگر و از دست آدم درمی‌رود، ولی ما نداریم که شوهری، زنش را مسموم کرده باشد، یا من نشنیدم، بالأخره لابد اطّلاعمان کم است! به هر صورت این دو، پیغمبر را مسموم کردند.

وقتی که پیغمبر از دنیا رفتند و حکومت به ابوبکر رسید ـ خب مسلّم است که حکومت جناب ابی‌بکر هم بهترین و عادلانه‌ترین حکومت بود دیگر! امروزه که می‌گویند: «سقیفه باعث افتخار اسلام است»!![2] الحمدلله! سقیفه باعث افتخار اسلام است و از این مزخرفات و خزعبلاتی که امروزه نقل می‌شود! ـ اینها روی کار آمدند و دیدند که این فدک یک اهرم اقتصادی در دست اهل‌بیت علیهم‌السلام است و اینها کارشان پیش نمی‌رود، لذا اینها آمدند و این اهرم‌ها را از اهل‌بیت گرفتند، مهم‌ترین مسئله, مسئلهٔ اقتصاد است دیگر، اول آمدند فدک را که ملک حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها بود غصب و تصاحب کردند و بالأخره کار هم به آن مسائل رسید که حالا دیگر گفتن ندارد!

---

[1] ***تفسیر العیاشی***، ج ۱، ص ۲۰۰؛ ***بحارالانوار***، ج ۳۱، ص ۶۴۱.

[2] این کلام چندین قائل دارد:

شیخ محمد واعظ‌زادهٔ خراسانی، در گفتگو با پایگاه اطلاع رسانی حوزه، تحت عنوان گنجینه معرفت، در محضر استاد واعظ زاده، پیرامون *نهج البلاغه*، شماره ۴ و ۵، به تاریخ انتشار ۱۳۸۷/۲/۴ شمسی؛
۲حیدرعلی قلمداران قمی در ***شاهراه اتّحاد، بررسی نصوص امامت***، ص ۷۲؛
۳سید ابوالفضل برقعی در مقدّمه و حواشی ***شاهراه اتّحاد***.

توجه اولیای الهی به همهٔ جوانب در طرح مسائل دینی و شرعی

گفته بودند که:

نه‌خیر، اصلاً فدک یک مسئلهٔ دولتی بوده و مربوط به عموم مردم بوده و جزو مسائل و منافع عامه و اموال عمومی بوده است و بعد از زمان پیغمبر هم ابوبکر آن را به بیت‌المال برگرداند و کار حرامی انجام نداد و کار خیلی خوبی هم انجام داده است.

این هم از آن مسائل است دیگر! گفت:

هر دم از این باغ بری می‌رسد *** تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد![1]

ایشان (مرحوم نوری) می‌گفتند که:

ما ده روز در حسینیهٔ مرحوم آقای مرعشی نجفی راجع به فدک صحبت می‌کردیم و خیلی هم جمع می‌شدند و بلندگو هم بود و صدا تا کجا می‌رفت!

تا گفتند بلندگو هم بود، یک‌دفعه مرحوم آقا فرمودند:

به چه حسابی بلندگو گذاشته بودید؟! آیا شما احتمال نمی‌دادید که در آن اطراف و در آن منازل، افرادی باشند که نیازی به استراحت داشته باشند و این بلندگو موجب اذیت آنها شده باشد؟!

یک‌دفعه ایشان جا خورد! این بنده‌خدا تابه‌حال فکر این قضیه را نکرده بود، همین‌طور ساکت شد!

ایشان (مرحوم آقا) فرمودند:

حالا از این دفعه بگویید بلندگو را قطع کنند و فقط در همان‌جا صحبت باشد.

ببینید این اولیاء خدا چقدر مراقب بودند! می‌گوید: داری صحبت می‌کنی و بحث هم بحث الهی و بحث ولایتی و بحث ولایی است, بحث اهل‌بیت است، راجع به فدک است و از حریم اهل‌بیت داری دفاع می‌کنی و داری آن مبانی مسلّمهٔ تاریخی را مطرح می‌کنی و بیان می‌کنی ولی حواست به بقیه هم باشد، همهٔ قضیه این نیست و در کنار این چیزهای دیگری هم داریم، اگر آنها را رعایت کنی یک چیز خوبی از آب درمی‌آید و اگر آنها رعایت نشود، مسئله لوث می‌شود و فقط یک جنبهٔ علمیِ خشکِ ظاهری به خود می‌گیرد، این مسئله است. بحث کردن راجع به [این مسائل ولایی و...، همهٔ قضیه نیست.]

و این (رعایت همهٔ جوانب) در همهٔ مطالب باید باشد، در همهٔ قضایا و مسائل و موارد، انسان باید این مطلب را داشته باشد. من‌باب‌مثال در جایی مجلسی هست، افراد در آنجا می‌آیند و وسیلهٔ نقلیه دارند و برای شرکت در نماز و روضه، وسیله را جلوی منزل همسایه می‌گذارند، این کار حرام است. این عمل، حرام است، آن شرکت در مجلس برای رضای خدا باید همراه با عدم اذیت دیگران و اضرار به دیگران باشد. آیا پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم گفته که برای این مجالس و شرکت در این مجالس هرچه بادا باد؟! آیا پیغمبر گفته؟! آیا خدا گفته؟! یا اینکه نه، آن شرکت و آن مجلسی مورد رضا است که همراه با رعایت سایر مطالب انجام بگیرد نه بدون رعایت بقیه و سایر مطالب. وقتی که در یک‌جا مجلس هست انسان بیش از آنچه به خود آن مجلس تعلّق و بستگی دارد و به آن می‌پردازد، باید آن مسائل خارجی و جانبی و افراد دیگر را هم مدّنظر قرار بدهد، دلیل ندارد که انسان از یک‌جا شروع کند و از جای دیگر مسئله را کم کند. علیٰکلّ‌حال اینها مسائلی است که باید مورد توجه قرار بگیرد.

لزوم مراعات حقوق همسر

اینها جنبه‌های جلالیِ مسئله است، یعنی انسان باید حد و مرز را بشناسد, از حدود تجاوز نکند، در روابط اجتماعی نباید از حدود تجاوز کند، اگر دعوت کردن در منزل برای زن و بچهٔ انسان موجب

---

[1] ***مخزن الأسرار***، نظامی، بخش ۴۸:

هر دم از این باغ بری می‌رسد *** نغزتر از نغزتری می‌رسد!

ناراحتی است و زن انسان اینها را تحمل می‌کند، این اشکال دارد، این خلاف است. انسان به‌خاطر ارتباط خودش با رفیق، نباید کاری انجام بدهد که این وزر و اَعباء و مشقّات و صعوبات او بر زن و بچهٔ او قرار بگیرد، زن و بچه چه گناهی کرده‌اند؟! اگر می‌خواهی برای رفیقت کار کنی خودت بلند شو کار کن، جلوی خواب او نباید گرفته شود و بگوید حالا فرض کنید که آمده‌اند و غذا را ساعت دوازده می‌خوریم ـ که این کار غلط است و غذا را باید ساعت نه و... خورد و باید زود خوابید نه‌اینکه خوابیدن را برای ساعت یازده و دوازده گذاشت ـ اگر می‌بینی دیر شده است به عیالت بگو برود بخوابد و استراحت کند، خود شما بلند شو و بعد بیا به پذیرایی از رفیقت بپرداز، چه اشکالی دارد؟! انسان نباید زحمت را بر دوش دیگران قرار بدهد، اگر او مریض است نباید انسان او را مجبور کند که بلند شو چایی درست کن که مهمان آمده، این عمل حرام است، انسان نباید زن و بچهٔ خود را مکلف کند بر اینکه خارج از متعارف و خارج از معتاد و خارج از حدود, مشقّتی را عهده‌دار بشوند، انسان باید خودش انجام بدهد.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ وقتی به جایی می‌رفتند و نگاه می‌کردند و می‌دیدند که برحسب اتفاق دیروقت است، می‌فرمودند:

به عیالت کاری نداشته باش و بلند شو برو هرچه هست خودت بیاور، اگر می‌خواهی غذا درست کنی تخم‌مرغ درست کن, اگر نداری, نان و پنیر بیاور، نباید به او تحمیل کنی.

إن‌شاءالله در مباحث آینده راجع به این مسائل خواهیم گفت که اگر یک لقمه با کراهت از دهان پایین برود، این لقمه چه اثرات سوئی تا روزها و بلکه هفته‌ها بر نفس انسان باقی می‌گذارد و حال سلوکی انسان را می‌گیرد! این‌قدر مسئله, مسئلهٔ مهم است، انسان نباید آنها را اذیت کند, نباید باعث ناراحتی آنها بشود. خودش برود کار کند, رفیق آمده، خب خودش برود برای رفیق چایی بیاورد، از یخچال نانی هست بردارد و بیاورد. ما باید از بزرگان یاد بگیریم، روش ما نباید روشی باشد که باعث تنفر افراد خانواده بشود، نباید یک نحوه عملی انجام بدهیم که به‌جای جذب کردن آنها و به‌جای ایجاد انگیزهٔ در آنها و به‌جای ایجاد داعی در آنها، آنها بگویند «این هم سلوک و اسلام و دین و مکتبشان! نه حسابی دارد و نه کتابی دارد و فقط به خودشان می‌پردازند و می‌رسند و بقیه را به‌حساب نمی‌آورند!» تمام اینها اثرات آینده‌ای که بر اینها خواهد گذاشت و این اثرات، آیندهٔ آنها را ترسیم خواهد کرد، مسئولش ما هستیم و روز قیامت دامن ما را می‌گیرند و می‌گویند: «اگر پدر من این کار را نمی‌کرد، من این‌طور نمی‌شدم» باید بیاییم و جواب بدهیم! «اگر شوهر من این کار را نمی‌کرد، من زده نمی‌شدم»، حالا فهمیدید که چقدر مسئله, مسئلهٔ مهمی است؟! «اگر او این نحوه عمل نمی‌کرد و طور دیگری برخورد می‌کرد و در این‌گونه امور با لطف با من برخورد می‌کرد من یک‌هم‌چنین تفکری نداشتم.»

اخلاق پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، عامل اساسی در گرایش افراد به دین مبین اسلام

مگر ما چه هستیم و افکار ما را چه تشکیل می‌دهد؟ افکار ما را رد و بدل‌ها و عمل و عکس‌العمل‌های شخصی ما با افراد تشکیل می‌دهد. چرا این‌قدر در اسلام تأکید به اخلاق خوب شده است؟ چرا؟ چرا وقتی که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از منزل خارج می‌شدند همهٔ بچه‌ها می‌آمدند و بر سر و کول پیغمبر می‌ریختند؟ چرا بر سر و کول دیگران نمی‌ریختند؟ چرا؟ این نه فقط به‌خاطر آن جاذبهٔ معنوی و روحی و نفسی رسول خدا بود که افراد را جذب می‌کرد، مسئلهٔ مهم‌تر اخلاق پیغمبر بود، این‌طور نبود که پیغمبر رد بشود و ببیند بچه‌ای در اینجا هست و لگدی بزند و بگوید کنار برو و بگذار بروم، نه، همان احترامی را که برای یک فرد چهل و پنجاه ساله می‌گذاشت، همان را در همان حد برای این طفل خردسال قرار می‌داد، چرا؟ چون آنچه را پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌دید ما نمی‌بینیم، او به شخصیت فعلی این طفل و به آیندهٔ این طفل نگاه می‌کرد، این دو را به هم ربط می‌داد و بعد احترام می‌گذاشت، بچه هم وقتی که یک‌هم‌چنین اخلاقی را از شخصی می‌بیند چه‌کار می‌کند؟

خب نسبت به او علاقه‌مند می‌شود و توجه می‌کند و علاقهٔ بچه هم این است که از سر و کول او بالا برود، این یک مسئلهٔ طبیعی است.

نمازظهر پیغمبر دیر شده بود، اصحاب آمدند دیدند که در کوچه بچه‌ها حضرت را رها نمی‌کنند و می‌گویند: رسول الله به ما گردو بده، حالا پیغمبر یک روز در جیبشان گردو گذاشته‌اند و آن را به بچه‌ها دادند، فردایش بچه‌ها آمده‌اند که همه بیایید و بچه‌ها را جمع می‌کردند که پیغمبر آمد، همدیگر را هم خبر می‌کردند و یک‌دفعه به‌جای پنج نفر پنجاه نفر می‌آمدند، آیا پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آنها را رها کنند و بگویند کار دارم و نماز دارم و مردم و مُعمنین همه در صف منتظر هستند ـ مُعمنین با عین! ـ که من با آنها نماز بخوانم؟! پیغمبر به انتظار مؤمنین و مسلمانان نگاه نمی‌کرد، او نگاه می‌کند که این بچه الآن در یک‌همچنین وضعی در چه وضعیتی است و باید به او برسد نه به نماز مؤمنین![1]

احیای ارزش‌های انسانی، روش امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حکومت‌داری

آیا رفقا روی آن مطلب دقیقی که در جلسهٔ گذشته خدمتشان گفتم، فکر کردند؟ آن مطلب چه بود؟ جریان صفین بود، جلسهٔ گذشته یا جلسهٔ قبل از آن بود, ظاهراً همان جلسهٔ گذشته بود که گفتم: امیرالمؤمنین علیه‌السّلام که می‌خواستند برای محاربه و مقاتلهٔ با معاویه بروند، می‌خواستند چه‌کار کنند؟ آیا امیرالمؤمنین می‌خواست برود حکومت کند؟! ماها بله, ماها کارمان همین است که برویم و این کشور و آن کشور را بگیریم، آسیا را گرفتیم بعد می‌رویم آفریقا را می‌گیریم و بعد می‌رویم آمریکا را می‌گیریم و بعد اروپا را می‌گیریم ـ اگر دستمان برسد ـ بعد به جاهای دیگر می‌رویم و بعد هم از زمین که فارغ شدیم می‌خواهیم برویم سایر سیارات را فتح کنیم! این وضعیتی است که ما داریم، ولی امیرالمؤمنین می‌خواهد چه‌کار کند؟ آیا امیرالمؤمنین می‌رود کشورگشایی کند که بگوید من گرفتم؟! بگوید دیدید حرفی که اول زدم حالا پایش ایستاده‌ام و رسیدم یا نه؟! ما که دیگر حداقل تا حدودی امیرالمؤمنین را می‌شناسیم، او چه می‌خواهد بکند؟ امیرالمؤمنین می‌خواهد همان حکومت عدلی را که در مدینه و کوفه برقرار کرده، همان را در شام برقرار کند, جلوی ظلم و تعدّیات را بگیرد، زمینه و بستر را برای رشد و شکوفاییِ فردْ فردِ جامعه فراهم کند، از آن فرد غنی تا ضعیف‌ترین و فقیرترین فرد، به یک اندازه زمینهٔ رشد و ترقی را در مسائل روحی و نفسی و اجتماعی برای آنها فراهم کند، این کمترین چیزهایی است که می‌توانم راجع به این مسئله بگویم. حضرت می خواهد این کار را بکند، حضرت می‌خواهد امنیت و آسایش را برقرار کند و نشاط را به جامعه بیاورد و فقر را ازبین ببرد و سطح زندگی را بالا بیاورد و اطمینان را برقرار کند، یک دختر شب بلند شود و تا صبح حرکت کند و کسی نتواند به او چپ نگاه کند، افراد اموالشان را در خیابان‌ها همین‌طور رها کنند.

نقل حکایتی از استانداری سلمان فارسی

یک دفعه قضیهٔ سلمان را به شما گفتم دیگر، سلمان یک حکومت کرد و بقیه هم دارند در دنیا حکومت می‌کنند! شب اول که در مدائن رفت آمدند گفتند: «چه‌کار کنیم؟» گفت: «همه درب مغازه‌هایتان را باز بگذارید.» گفتند که «آیا باز بگذاریم؟!» ما می‌بندیم دزد دیوار را می‌کند و به داخل می‌آید، حالا آقا می‌فرمایند که درب مغازه را باز بگذارید! مثل اینکه ایشان اشتباه به اینجا آمده‌اند! یا اینکه خلیفه در چه وضعیتی بوده که ایشان را فرستاده است؟! خلاصه سلمان هم نگاهی به آنها کرد و گفت: «حالا می‌خواهید باز بگذارید و می‌خواهید باز نگذارید، ما مسئله را به شما گفتیم»، آنها باز گذاشتند و گفتند: «خیلی‌خوب حالا ببینیم چه می‌شود؟ مسئولیت دیگر به عهدهٔ مرکز»، البته آن موقع که بیمه نبوده که بیاید بپردازد. اینها رفتند و این سلمان یکی را صدا کرد و گفت:

بیا اینجا! می‌روی در فلان محله در فلان جا یک خرابه‌ای هست که چندتا سگ دارند دعوا

---

[1] ***متن انتقادی جوامع الحکایات***، به تصحیح امیربانو کریمی، ج ۱، ص ۳۰.

می‌کنند، سراغشان می‌روی، یک سگ سیاه آنجا هست، او رئیسشان است، می‌روی در گوشش می‌گویی: سلمان گفت که امشب پاسداری مدائن بر عهدهٔ شما است.

این شخص رفت و برگشت و دزدها خوشحال که «بَه‌بَه! عجب حاکم دزدی مثل خودمان آمده! عجب استاندار دزدی مثل خودمان آمده, خیلی‌خوب می‌توانیم با همدیگر قسمت کنیم و ثلث و سی درصد و پنجاه درصد برداریم و نانمان در روغن است!» خلاصه علی‌کلّ‌حال، آن شخص رفت و پیغام سلمان را به آن سگ گفت و دزدها هم خوشحال همدیگر را خبر کردند که بیایید امشب جشن داریم! آمدند و شروع کردند و مردم هم به خواب رفتند، صبح که مردم آمدند دیدند یک جنازه این طرف افتاده و سگ‌ها اول و وسط و آخر بازار ایستاده‌اند و یکی دارد ناله می‌کند و یکی دستش را در گوشش گرفته و یکی پایش زخم شده است و...! مردم فهمیدند که نه، این سلمان با بقیه فرق می‌کند.[1] این جناب سلمان، استانداری است که کارش درست است و حسابش با بقیه فرق می‌کند و قضیه همان شب اول تمام شد و بقیهٔ شب‌ها دیگر در را باز می‌گذاشتند و می‌رفتند.

إن‌شاءالله امیدواریم خداوند یک‌همچنین زمینه‌هایی را هم در این دنیا برای ما فراهم کند, چون در آن دنیا که دیگر کسب و کاری نیست، فایده‌ای ندارد. گفت: «ما که در این دنیا چیزی ندیدیم، بلکه در آن دنیا ببینیم!» بله! واقعاً چه مسائلی در ذهن بود و چه مسائلی پیش آمد!

صدق امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مهم‌ترین معجزهٔ حضرت

این قضیه و این مسئله خب یک مسئلهٔ بسیار مهمی است که انسان بیاید ـ یعنی بالاتر از این نمی‌شود ـ اجتماع را به‌نحوی درآورد که افراد از زندگی در آن اجتماع، فقط رشد و ارتقا را احساس کنند, هیچ دغدغه‌ای نداشته باشند، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌خواست این کار را انجام بدهد، یعنی بالاترین هدف، و بعد به‌واسطهٔ این، دیگر افراد به آن مراتب برسند و به آن مسائل و معرفت‌ها و جهات برسند، یعنی جامعه‌ای که در آن جامعه فقط خدا حضور داشته باشد و شیطان از آن جامعه رخت ببندد, آیا بالاتر از این و ارزشمندتر از این و ذی‌قیمت‌تر از این و متعالی‌تر از این که مسئولش هم یک امام معصوم است، مسئول این قضیه یک امام معصوم مثل امیرالمؤمنین است، آیا بالاتر از این می‌شود تصور کرد یا نه؟! نه. ببینید مسئله چقدر مهم است! انسان جامعه را به این طرف برگرداند. حضرت با این قضیهٔ صفین و بستن آب مواجه می‌شود، اینها این کار را انجام دادند و خلاف بوده، اینها آمدند و مقابله به مثل کردند و رفتند و آب را گرفتند، عملشان درست بوده، حالا بستن آب از این به بعد نباید اشکالی داشته باشد، خودت کردی، خودت رفتی و آب را بستی و حالا هم بخور! خودت آمدی این کار را انجام دادی و حالا ما آمدیم مقابله به مثل می‌کنیم و تازه شکستت می‌دهیم و بهتر و سریع‌تر به مقصد می‌رسیم و قصدمان هم ازبین‌بردن جامعه و جلب اموال و ضبط اموال جامعه به نفع خودمان و داخل حساب‌های دیگرمان نبوده، قصدمان آمدن و این جامعه را متحول کردن به یک جامعهٔ الهی بوده است، امیرالمؤمنین می‌فرماید: «تمام این مطالب، ارزش این را ندارد که من در اینجا عمل خلاف مروت، نه حرام، انجام بدهم! این ارزش ندارد»! یعنی سر انسان سوت می‌کشد وقتی که با یک‌همچنین پدیده‌ای و با یک اعجاز تاریخ روبرو می‌شود! امیرالمؤمنین شقّ‌القمر کردنش که معجزه نیست، خب انسان به یک مرتبهٔ روحی می‌رسد که شقّ‌القمر می‌کند، حضرت دو دفعه خورشید را نگاه داشت و برگرداند،[2]

به اعتقاد من این معجزه نیست، معجزه این عمل امیرالمؤمنین است، این کار و این مسئله! معجزه این است که این لشکر را حرکت بدهد، نود هزار نفر را از کوفه و مدینه و سایر جاها به آنجا حرکت بدهد و بعد از هجده ماه دوباره سر جای اولش برگردد! و همه را هم می‌داند، او که می‌داند ولی ما نمی‌دانیم،

---

[1] ***نفس الرحمن فی فضائل سلمان***، ص ۵۵۱.

[2] برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ***انوار الملکوت***، ج ۱، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۶؛ ***امام شناسی***، ج ۴، ص ۴۰ ـ ۴۵.

او که حرکت می‌کند عاقبت را هم می‌داند که چه خواهد شد و از ذرات هم خبر دارد.

حکایت ابوذر غفاری و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در وادی النمل

یک روز اباذر داشت با امیرالمؤمنین از بیابانی می‌گذشت و این بیابان پر از مورچه بود و به آن، صحرای نمل یا وادی‌النمل می‌گفتند, رو کرد به حضرت و گفت: «سبحان الله ما أحصاها؛ فقط خدا می‌تواند بداند چند عدد مورچه در اینجا هست!» حضرت فرمودند:

بگو: سبحان الله ما خالقُها و بارئُها؛ سبحان الله از آن خدایی که اینها را خلق کرده و به‌وجود آورده است!

آن کسی که بغل تو راه می‌رود، نه‌تنها از عدد اینها خبر دارد که از مذکر و مؤنث اینها هم اطّلاع دارد.[1]

آن‌وقت می‌گویند: «امیرالمؤمنین چیزی نمی‌دانست و به علوم آن روز اطّلاع داشته و به بقیهٔ علوم اطّلاع نداشته»! احمق‌ها اصلاً نمی‌فهمند امام چیست و علم امام چیست؟! این امیرالمؤمنینی که می‌گوید: من از نر و مادهٔ این مورچه‌ها خبر دارم، آیا او از این جنگ اطّلاع ندارد که این جنگ به کجا می‌رسد و چند روز طول می‌کشد و چه مسائلی پیش خواهد آمد؟! تمام این مسائل را می‌داند، لذا ما باید به اندازهٔ خودمان صحبت کنیم و نباید خودمان را به‌جای امیرالمؤمنین بنشانیم!

حضرت با تمام این اوصاف، تمام این مسائل را می‌داند، این مشقّات را می‌داند، این زخم‌ها را می‌داند و این تیرهایی که می‌خورد و کشته شدن اویس قرن را در اینجا می‌داند, کشته شدن عمار یاسر را می‌داند، کشته شدن صحابی پیغمبر را در اینجا می‌داند، می‌داند که چه زن‌ها در اینجا بیوه می‌شوند، بی‌پدر شدن این بچه‌ها را می‌داند، همه را می‌داند و از تک‌تک اینها اطّلاع دارد ولی می‌گوید که تمام اینها ارزش یک نامروّتی را در جنگ و در ارتباط با دشمن ندارد! چه دشمنی؟ دشمنی که نه خدا سرش می‌شود و نه پیغمبر، اصلاً دین ندارد، معاویه که دین ندارد، هیچ چیز سرش نمی‌شود، ولی حضرت می‌فرماید «برای من روبرو شدن با شیعه مطرح نیست، روبرو شدن با مسلمان مطرح نیست، حالا فعل حرام که به جای خود، یک عمل نامردی و نامروّتی, یک عملی که از یک مرد این عمل زیبنده نیست، از یک لوتی‌منش این عمل زیبنده نیست، تمام اینها ارزش این کار را ندارد.» این معجزه است نه خورشید را برگرداندن، این که بلند شود برود و بداند که عاقبت چه خواهد شد و درعین‌حال بگوید: «من تمام اینها را انجام می‌دهم ولی یک عمل نامردی را انجام نمی‌دهم»! آن‌وقت ما همین یک امام می‌شنویم و تمام شد و رفت، بابا با یک امام، دم شتر به زمین رسیده است، همین‌طور نیست که ما فقط دو صفحه کتاب بخوانیم و سه تا مقاله بخوانیم و بگوییم ما هم مثل امام می‌فهمیم دیگر! مسئلهٔ امام همین‌طوری نیست، مسائل حساب و کتاب دارد و تمام اینها باید حساب و کتاب خودش را داشته باشد.

نگاه ارزشی پیغمبر به تمامی افراد

آمدند نگاه کردند دیدند که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در خیابان‌های مدینه گرفتار بچه‌ها شده است و مدام می‌گویند که «یا رسول الله ما از تو گردو می‌خواهیم، دیروز دادی و امروز ندادی»، دیگری می‌گفت: «من دیروز نبودم» پیغمبر هم همین‌طور ایستاده، خب چیزی ندارد که به آنها بدهد! آمدند گفتند که «بچه‌ها [پیغمبر را رها کنید که به نماز جماعت برسد]»، حضرت فرمودند: «به بچه‌ها دست نزنید، آیا می‌خواهید من بیایم در مسجد نماز بخوانم؟ آیا می‌خواهید به فیض نماز جماعت پشت سر من برسید؟ شما که آمدید و سجاده انداختید و فردا دنبال ابوبکر را می‌گیرید! ـ این را من دارم می‌گویم ـ آیا خیلی زرنگ هستید؟! خیلی‌خوب بروید گردو بیاورید تا من به این بچه‌ها بدهم و من از دست اینها راحت شوم»، رفتند گردو آوردند و به پیغمبر دادند و پیغمبر هم بین اینها پخش کردند و آنها

[1] ***الفضائل***، ابن‌شاذان، ص ۹۴. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ***معاد شناسی***، ج ۷، ص ۳۶ ـ ۳۸.

هم گرفتند و رفتند و پیغمبر هم به مسجد آمد تا با این مؤمنین, نماز بخواند! با این مؤمنین!!

این رفتار چیست؟ این رفتار، رفتار پیامبرانه است که نگاهش به افراد، نگاه مصلحت‌آمیز نیست بلکه نگاه، نگاه ارزشی است.

من همین رفتار را از مرحوم آقا می‌دیدم وقتی که بچه‌ها می‌آمدند، این‌طور نبود که وقتی بچه‌ها می‌آمدند درب را ببندند و بگویند برو، می‌ایستادند و حال و احوالش را می‌پرسیدند, قشنگ با او خوش و بش می‌کردند, بوسش می‌کردند و بعد خوشحال می‌رفتند و یا می‌رفتند چیزی، آب نباتی ـ نه برای بچه‌های قوم و خویشانشان، نه! برای همین بچه‌های رفقا و کسان دیگر ـ می‌گرفتند و برایشان می‌آوردند, این (مرحوم آقا) همان نگاه را دارد، همان نگاه در این ولیّ‌خدا هست، چرا؟ چون این فرد است که به آن منبع وصل شده است و همان منبعی که به پیغمبر وحی می‌کند، همان منبع، دارد مطالب را برای این ولیّ‌خدا روشن می‌کند، وقتی که شخص به آنجا اتصال پیدا کند، آن عمل هم از او متمشی می‌شود و سر می‌زند. این جنبه‌های جلالی است, خب ما جنبه‌های جلالی خیلی داریم.

وضع احکام اسلام براساس جنبهٔ جمال و جذب افراد

جنبهٔ دوم، جنبهٔ جمالی است، احکام اسلام براساس جمال وضع شده است، براساس جذب وضع شده است. چرا می‌گویند انسان باید اخلاق خوب داشته باشد؟ چون محوریت براساس جمال است، آن جلال هم که در او تنبیه و ضرب و حبس هست، آن هم برای جمال است، خود جلال فی‌حدّنفسه مسئله‌ای نیست، اصالت ندارد، آن جمال است که پدر را ناچار می‌کند که در موقع مرض برای طفل، حتی تزریق هم بکند، آن جمال است که طبیب را مجبور می‌کند که برای مداوای مریض، عمل و جراحی هم انجام بدهد، حالا انسان داد می‌زند که «این عجب طبیبی است، عجب قساوتی دارد!» طبیب می‌گوید: «اگر من عمل نکنم خب می‌میری و ازبین می‌روی، من تو را می‌خواهم، من حیات و بقاء تو را می‌خواهم ولی چه کنم که این بقاء دیگر با شربت و قرص مهیا نمی‌شود، این دیگر با مأکولات مهیا نمی‌شود، پس چاره ندارم جز اینکه عمل کنم.» پس این عمل هم براساس جمال است.

احکام اسلام براساس جمال است، چون پروردگار به‌واسطهٔ ظهور و بروز دو صفت جمال و جلال است که نظام آفرینش را هم در خلق و هم در رجوع و هم در سیر طبیعی و تربیت نفسانی تعیین کرده است، بنابراین در آن دینی که جلال نباشد، آن دین، دین ناقص است؛ در آن دینی که جمال نباشد، آن دین، دین ناقص است، باید این دو بال باشد تا انسان را حرکت بدهد. اخلاق خوب براساس محوریت جمال در اسلام تأکید شده و بر او اصرار شده است. اگر یک شخص، ازخودراضی باشد، خب طبعاً افراد از کنار او می‌روند.

ظاهراً امام حسن عسگری علیه‌السّلام می‌فرماید: «مَن رَضی عَن نَفسِه کَثُر الساخِطون علیه؛[1]

آدمی‌که ازخودراضی است، مردم از او کناره می‌گیرند.» دیدید می‌گویند: فلانی چقدر ازخودراضی است و تا می‌خواهی با او حرف بزنی بی‌اعتنایی می‌کند و از همه توقع دارد، می‌خواهد همه برایش دست‌بوسی کنند و بلند شوند و اکرامش کنند، اگر وارد شود و برایش بلند نشوند، در دلش کم‌کم نسبت به افراد موضع می‌گیرد، این چیست؟ این آدم ازخودراضی می‌شود، دیگر این حرف‌ها را نداریم، تو هم یکی مثل بقیه. «کَثُرَ الساخِطون علیه» سَخَط یعنی غضب، نُفور و تنفر، این در افراد زیاد می‌شود. حالا اگر انسان به‌جای این مسئله آن جنبهٔ همبستگی و محبت را تقویت کند، می‌بینیم افراد جذب می‌شوند. چقدر تأکید به اخلاق شده است و چقدر تأکید به نوع‌دوستی و مساعدت شده است؟! اینها برای چیست؟ برای آن مسئلهٔ جمال است. برای آن محوریت جمال است؛ چقدر تأکید به صلهٔ رحم شده است؟! این

---

[1] ***نزهة الناظر و تنبیه الخاطر***، ص ۱۳۸:

«قالَ [علی بن موسی الرضا] علیه‌السّلامُ: "مَن رَضیَ عن نفسِهِ کَثُرَ السّاخِطونَ علیه".»

برای مسئلهٔ جمال است؛ چقدر تأکید به کمک به فقرا شده؟! این برای تثبیت مسئلهٔ جمال است؛ چقدر تأکید به محبت به خانواده و افراد خانواده شده است؟! این برای مسئلهٔ جمال است، تمام اینها برای آن مسئله است؛ چقدر تأکید به بروز و ظهور جمالیِ در اجتماع شده است؟! انسان وقتی که در اجتماع وارد می‌شود، بر رفیق وارد می‌شود، همیشه با بوی خوش با رفیق برخورد کند، در حال نظافت برخورد کند، وقتی که می‌خواهد در مجلسی شرکت کند، وقتی که می‌خواهد به دیدن رفیقش برود، همین‌طور لباس را نپوشد و راه بیفتد و برود، لباسی که ممکن است چند روز آن لباس را پوشیده است، نه, برود در حمام دوش بگیرد و خود را نظیف کند و...، اینها مسائلی است که انسان باید همه را رعایت کند، چون ممکن است انسان در بسیاری از اوقات، خود به‌واسطهٔ انس و عادتی که با وضعیت خود دارد، متوجه نشود و دیگران متوجه این مسئله بشوند. و بسته به ایام و فصول، این مسئله طبعاً تفاوت می‌کند، برود در حمام دوش بگیرد و بعد لباس تمیز بپوشد و عطر بزند و بعد برود، انسان باید این‌گونه به منزل افراد برود و این‌گونه در اجتماع ظاهر بشود.

لزوم توجه زوجین به آراستگی و زینت خود در محیط منزل

و همین‌طور نسبت به وضعیت خودش، سر و وضع خودش، هم در محیط منزل و هم در محیط اجتماع. در محیط منزل این‌طور نیست که انسان به هر کیفیتی که می‌خواهد باشد، انسان اگر تنها باشد مسئله‌ای نیست، خودش است و خودش، اما در محیط منزل افرادی که در منزل هستند آنها هم حقی بر گردن انسان دارند، زنِ انسان, بچه‌های انسان, مادر انسان, پدر انسان, برادران انسان, خواهر انسان، آن افرادی که در آنجا هستند، آنها هم همان اجتماع در دایرهٔ محدودتر و مضیّق هستند. انسان نمی‌تواند به هر شکلی همین‌طوری در خانه راه برود و به هر کیفیتی باشد، نه! همان مسئلهٔ اجتماعی و همان برخورد اجتماعی را باید در منزل، مطابق با وضع منزل انجام بدهد، حالا نمی‌گوییم: در منزل قبا و عمامه سرش بگذارد و عبا بپوشد، در این‌صورت می‌گویند: «آقا شما داخل خانه و بیرونت یکی شده است!» نه, در منزل، باید لباس تمیز بپوشد و باید لباس نظیف بپوشد، نباید لباسش کثیف باشد، نباید لباسش، لباس نامرتب باشد، وقتی که زن انسان به انسان نگاه می‌کند نباید ببیند که این لباس، لباس کثیف است، آیا انسان خوشش می‌آید که همین مسئله را متقابلاً ببیند و بگوید حالا که ما با هم زن و شوهر هستیم، دیگر مسئله تمام است؟! نه، غلط است، تمام این کارها غلط است. باید زن و شوهر در محیط منزل به‌نحوی باشند که هر روزِ آنها برای آنها تازگی داشته باشد، با همان وضعیتی که از بیرون می‌آید و هوای گرم و...، لباسش را درمی‌آورد و سر سفره می‌نشیند! این حرف‌ها نیست، این چه وضعی است؟! باید بلند شود و برود دوش بگیرد و بعد لباسش را عوض کند و لباس تمیز بپوشد و بعد بیاید سر سفره بنشیند.

اینها مسائلی است که بزرگان نسبت به این مسائل توجه می‌کردند، حالا می‌گوییم: «آقا این حرف‌ها را رها کن، چقدر هم ایرادگیر شده‌ای و این به آن می‌گوید فلان و ما دیگر این حرف‌ها را نداریم»! آن‌وقت وقتی که یک مهمان می‌آید زود بلند می‌شود و لباس تمیز می‌پوشد، آیا اینها فقط برای مهمان است؟! به‌عکسش هم همین‌طور. زن باید در محیط منزل طوری خود را برای شوهر بیاراید بیش از آن مقداری که می‌خواهد در مجالس شرکت کند، بیش از آن مقدار. یعنی در اسلام اهمیت ارتباطات، اهمیت روابط، اهمیت دواعیِ بقاء زندگی و انگیزه‌های دوام زندگی، اول به محیط خانواده شده است و بعد بیرون. چقدر ما از امام صادق و امام رضا علیهماالسّلام و امثال‌ذلک نسبت به این مسئله روایت داریم؟![1] این مطالب، کم گفته می‌شود. ما که این حرف‌ها را می‌زنیم خیلی از رفقا از وجناتشان معلوم

---

[1] ***الکافی***، ج ۵، ص ۵۰۸:

«عن الحکَمِ بنِ عُتَیبَةَ قال: دَخَلتُ علی أبی‌جعفرٍ علیه‌السلام و هو فی بَیتٍ مُنَجَّدٍ و علیه قَمیصٌ رَطبٌ و مِلحَفَةٌ مَصبوغَةٌ قد

است که تعجب می‌کنند! خب مشخص است، چون این حرف‌ها گفته نمی‌شود. اهمیتِ اول، به مسائل داخلی است، بسیاری از مشکلات از همین‌جا برمی‌خیزد, بسیاری از ناراحتی‌ها و مسائل خانوادگی به‌خاطر عدم رعایت این‌گونه مطالب است، شوهر هر طور می‌خواهد در منزل می‌آید و زن هم هر طور که می‌خواهد با همان لباسی که آشپزی و هزارتا کار دیگر می‌کند, جلوی شوهرش ظاهر می‌شود! خب معلوم است دیگر، شوهر تا این زن را می‌بیند سرش را این طرف می‌کند و می‌گوید: «دیوار قشنگ‌تر از تو است!» یا فرض کنید که می‌گوید: «با این لباس آیا بهتر نبود که می‌رفتی در غسال‌خانه مرده می‌شستی؟! آیا این طرز لباس پوشیدن است؟!»

یک دفعه جایی بودیم و متوجه شدیم که به افراد در منزل، به همهٔ خانم‌ها گفته شده که «باید زن در منزل پوشیده باشد والاّ جبرائیل نمی‌آید»، بابا نخواستیم جبرائیل در خانه‌ات بیاید! شوهرتان را داشته باشید، جبرائیل نمی‌خواهد بیاید، جبرائیل می‌آید، اگر هم خودش نیاید ملائکهٔ زیر دستش را می‌فرستد, شما این‌قدر نگران نباشید! همهٔ لباس‌ها سفید! گفتم: مگر محیط منزل، محیط قبرستان است؟! این چه وضعی است که درآوردید؟! بلند شوید و بروید لباس‌های متنوع بپوشید و خودتان را بیارایید و عطر بزنید، مرد وقتی که وارد می‌شود، محیط منزل باید برای او جاذبه داشته باشد. آن‌وقت تا یک نگاه به قد و قوارهٔ شش در هشت این مخدَّره می‌کند می‌گوید: «بلند شویم به طبقهٔ بالا برویم، همان‌جا بهتر است و به کار خودمان برسیم.» همین‌ها مسائلی است که موجب می‌شود که بعد محیط زندگی کم‌کم یکنواخت می‌شود و عادت می‌شود و خلاصه مسائل و افسردگی‌ها و بیماری‌ها پیش می‌آید. همهٔ اینها به‌خاطر این است که ما رعایت نمی‌کنیم و به تکلیف عمل نمی‌کنیم، ما فکر می‌کنیم قضیه فقط نماز خواندن و ذکر گفتن است، نه آقاجان! اینها هم جزو برنامه است و اینها هم جزو دستور است و باید به اینها عمل کرد، عمل بکنید تا ببینید چه نتایجی را می‌بینید و وضع زندگی چه خواهد شد و آرامش چطور برمی‌گردد؟!

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم خود را برای محیط خانواده آراسته می‌نمود،[1] ما دنبال چه کسی برویم؟ دیگر این هم پیغمبر. شخصی آمد دید امام صادق علیه‌السّلام لباس‌های تمیز پوشیده و به خودش عطر زده، گفت: «یابن رسول‌الله شما هم که دارید خود را می‌آرایید؟!» حضرت فرمودند: «بله

أثَّرَ الصِّبغُ علی عاتِقِه فجَعَلتُ أنظُرُ إلی البَیتِ و أنظُرُ إلی هَیئَتِهِ فقال: "یا حَکَمُ ما تَقولُ فی هذا؟" فقُلتُ: و ما عَسَیتُ أن أقولَ و أنا أراهُ علیک و أمّا عندَنا فإنّما یَفعَلُه الشّابُّ المُرَهَّقُ فقال لی: "یا حَکَمُ ﴿مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ﴾* و هذا ممّا أخرَجَ اللهُ لِعِبادِهِ فأمّا هذا البَیتُ الَّذی تَرَی فهو بَیتُ المَرأةِ و أنا قَریبُ العَهدِ بِالعُرسِ و بَیتی البَیتُ الذی تَعرِفُ".»

ترجمه: «حکم بن عتیبه گوید: روزی خدمت امام باقر علیه‌السّلام شرفیاب شدم. ایشان در خانه‌ای آراسته‌ای بود، پیراهنی نرم بر تن و رواندازی رنگی که رنگ آن بر شانه حضرت اثر کرده بود بر تن داشت. من به خانه و هیئت و حال امام علیه‌السّلام نگاه می‌کردم. فرمود: "**ای حکم! در این‌باره چه می‌گویی؟**" عرض کردم: من چه بگویم درحالی‌که اینها را بر شما می‌بینم! اما به راستی که در نزد ما این کار را فقط جوان تازه به سن تکلیف رسیده انجام می‌دهد. به من فرمود: "**ای حکم! ﴿چه‌کسی زینت‌های خداوند را که برای بندگانش آفریده است و روزی‌های پاکیزه را حرام نمود؟!﴾ این از چیزهایی است که خداوند برای بندگانش آفریده است. اما این خانه‌ای که می‌بینی، خانه همسر من است که من تازه ازدواج کرده‌ام. ولی خانهٔ من، همان خانه‌ای است که می‌شناسی**".» (محقق)

همان، ج ۶، ص ۴۴۸:

«عن ابنِ‌القَدّاحِ عن أبی‌عبدِاللهِ علیه‌السلامُ: "أنّ رَسولَ اللهِ صلّی الله علیه و آله کانَت له مِلحَفَةٌ مُوَرَّسَةٌ یَلبَسُها فی أهله حتّی یَردَعَ علی جَسَدِه و قال قال أبوجعفر علیه‌السلام کُنّا نَلبَسُ المُعَصفَرَ فی البَیتِ.»

ترجمه: «**پیامبر خدا صلّی الله علیه و اله روپوشی داشت که با گیاه ورس رنگ شده بود و آن را در کنار خانواده‌اش می‌پوشید به‌حدی که بر بدن آن حضرت صلّی الله علیه و اله اثر نموده بود. و همچنین فرمود: امام باقر علیه السّلام فرمود: ما لباس رنگی را در خانه می‌پوشیم.**» (محقق)

* سوره اعراف (۷) آیه ۳۲.

[1] ***نهج الفصاحة***، ص ۲۲۶.

که این کار را می‌کنم، چرا نکنم؟ مگر آن زن من، دل و چشم ندارد و مگر نفس ندارد؟! مگر او صفات ندارد و مگر او غرائض ندارد؟! با جبرائیل که ازدواج نکرده‌ام که بلند شوم هر طوری جلوی او راه بروم! با همین بشر و همین مردم ازدواج کردم و اینها هم دارای این غرائض و دارای این صفات هستند.»[1] اگر با جبرائیل هم ازدواج می‌کردی، او هم از این قیافهٔ شش در چهار تو بدش می‌آمد، او هم جمیل است، او هم به نظافت علاقه دارد، او هم به محیط بهداشتی علاقه دارد.

در محیطی که رایحهٔ کریه هست، ملائکه در آن محیط وارد نمی‌شوند، در آن محیطی که کدورت دارد و صورت‌ها هست، صورت سگ در محیط است، ملائکه پایشان را در آن محیط نمی‌گذارند،[2] در آن محیطی که در و دیوار رنگ‌های تیره و کدر دارند، ملائکه در آنجا نمی‌آیند. محیط باید روشن باشد، مثلاً همین‌جا محیط ما چقدر روشن و خوب است، رنگ‌آمیزی منزل باید رنگ‌آمیزی روشن و نشاط‌آور و فرح‌انگیزی باشد. الآن چیزهایی درست می‌کنند که اصلاً فرض کنید می‌گویید: اینها چیست؟! واقعاً سلیقه‌ها برگشته است، اصلاً مردم واقعاً عوض شده‌اند! ملائکه هم همین‌طور هستند، ملائکه هم از جایی که رایحهٔ خوب و نیکو هست خوششان می‌آید.

محوریت ارتباط انسان با خدا بر رعایت نکات جمالیه و جلالیه

آیا راجع به سیدالشهدا علیه‌السّلام آن روز خدمتتان نگفتم؟! وقتی که حضرت از مکه به‌سمت کربلا حرکت کردند, خب افراد، کاروان‌ها و خیمه‌های دیگری هم حرکت کرده بودند، از بوی عطر عود و آن بخورهایی را که از خیمه‌های حضرت به اطراف و اکناف می‌رفت، افراد تشخیص می‌دادند که سیدالشهدا در کجا قرار گرفته است، این‌قدر مسئله مهم بوده است. در احوالات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم داریم که سی درصد مخارج زندگی پیغمبر را عطر تشکیل می‌داد،[3] حالا ما چند درصد نسبت به این قضیه خرج می‌کنیم؟! آیا ما اصلاً به این مسائل توجه داریم؟! مسئله فقط به خوردن و زمین و ساختمان که نیست! اینها مسائلی است که افراد باید اینها را در آن جایگاه لحاظ کنند، یعنی به عبارت صریح‌تر و رک‌تر، ارتباط انسان با خدا بر محوریت رعایت نکات جمالیه و مسائل جلالیه می‌گذرد که این رعایت، ارتباط انسان را با خدا تشکیل می‌دهد. لذا اگر شما در لباسی که با این لباس از بیرون در داخل آمدید، نماز بخوانید، این نمازتان دیگر روح ندارد، اگر سجده انجام بدهید در آن لباسی که آن لباس، لباس نامطبوع است، آن سجده فایده‌ای ندارد، چرا؟ چون سجده‌ای باعث تغییر و تحول شما است که ملائکه در آن سجده، شما را همراهی کنند، وقتی که شما می‌بینید در سجده، در نماز، حال و وضعیتتان تغییر پیدا کرده است، این به‌خاطر همنشینی ملائکه با ما است که این همنشینی موجب تغییر و تحول است و همین همنشینی است که روح نماز را به آسمان می‌برد و جنبهٔ تجردی را برای انسان موجب تحول نفس می‌کند، حالا اگر ملائکه نیامدند, مدام ما نماز خواندیم، خب این نماز کجا می‌خواهد برود و از کجا بالا برود و کدام روزنه را پیدا کند؟! در جایی که بوی نامطلوب هست، ملائکه نمی‌آیند؛ در آنجایی که نقاشی های جاندار هست، در آنجا ملائکه نمی‌آیند؛ مخصوصاً در آنجایی که عکس سگ هست، ملائکه در آنجا نمی‌آیند، حالا دیگر مردم در اطاق‌هایشان هم سگ دارند! در جایی که وضعیت و موقعیت، موقعیت نامناسبی است، ملائکه نمی‌آیند؛ در جایی که اسباب و آلات لهو و لعب و موسیقی هست، ملائکه نمی‌آیند؛ در آنجایی که موسیقی زده بشود، ملائکه نمی‌آیند؛ در آنجایی که قمار و شطرنج باشد، ملائکه نمی‌آیند؛ در آنجایی که شرب خمر باشد، ملائکه نمی‌آیند؛ در آنجایی

---

[1] ***الکافی***، ج ۶، ص ۴۴۸، با قدری اختلاف.

[2] ***الکافی***، ج ۳، ص ۳۹۳؛ ***الخصال***، ج ۱، ص ۱۳۸؛ ***المحاسن***، ج ۲، ص ۶۱۵.

[3] ***الکافی***، ج ۶، ص ۵۱۲.

که خمر باشد ولو اینکه شرب نشود، ملائکه نمی‌آیند،[1] اینجا ملائکه نمی‌آیند, پایشان را نمی‌گذارند. حالا مدام آدم نماز می‌خواند و می‌بیند فایده‌ای نکرد، خیال می‌کند نماز خوانده است دیگر! روزه می‌گیرد و ذکر می‌گوید و می‌بیند فایده‌ای نکرد، خب اول باید به اینها بپردازد؛

آیینه شو و جمال پری طلعتان طلب *** جاروب زن خانه و پس میهمان طلب[2]

مهمان را که به اطاق کثیف دعوت نمی‌کنند، قبلاً جارو می‌کنند و تمیز می‌کنند و بعد می‌گویند بفرمایید.

دیگر وقت گذشته است و ما هم به‌عنوان مقدمه خواستیم مطالبی را بگوییم، البته در همین مقدمه مطالبی مانده که إن‌شاءالله اگر توفیق باشد، آنها برای بعد از ماه رمضان بماند.

ماه رمضان و انجام مناسک حج از بزرگ‌ترین منت‌های الهی بر انسان

خب ماه رمضان است و از این جهت که احتمال دارد و به‌نظر می‌رسد که مجلس دیگری نباشد، مطالبی را عرض می‌کنم؛ رفقا راجع به خصوصیت ماه رمضان اطّلاع دارند و طبعاً آمادگی‌اش را هم پیدا کرده‌اند و می‌توانیم بگوییم که ماه رمضان ماهی است که این ماه یکی از بزرگ‌ترین منت‌های پروردگار بر ما است، واقعاً منت است، دیدگاه ما نسبت به ماه مبارک رمضان، باید دیدگاه یک منت الهی باشد.

ما یک وقت در سفر حج بودیم و دیدیم چند نفر از این حاجی‌ها دارند با هم صحبت می‌کنند، تازه در مدینه مشرف بودیم، چند روزی از ورود ما به مدینه گذشته بود، یکی از افراد به دیگری می‌گفت که «آیا دلت برای زن و بچه‌ات تنگ نشده؟» گفت: «چرا.» بعد این یکی گفت که «بابا چند روز است، می‌گذرد، دیگر پیش زن و بچه‌مان می‌رویم، این چند روز را هم صبر کن»! با خودم گفتم: آیا واقعاً فرهنگ ما باید در این حد تنازل کند که این سفری را که خداوند [نصیب ما کرده، به این راحتی ازدست بدهیم؟!] این سفر را که چه عرض کنم؟ چه تعبیری برای این سفر بیاورم؟ سفری که می‌شود گفت سعادت ابدی انسان را این سفر رقم می‌زند، یعنی آمدن به حج و انجام دادن این مناسک حج، همان‌طوری‌که انبیا انجام دادند، چون مسئلهٔ حج فقط برای پیغمبر ما نبوده و برای سایر پیغمبران هم بوده و همان‌طوری‌که ائمه علیهم‌السّلام انجام دادند و همان‌طوری که اولیا انجام دادند، آن‌طور سفر و به آن کیفیت سفر انجام دادن، این انسان را از عالمی به عالم دیگر می‌برد! واقعاً عجیب است! طوافش چطور باشد؟ عرفاتش چطور باشد؟ توجهی که انسان در عرفات پیدا می‌کند فقط قصدش باید توبه باشد، وارد حرم خدا می‌شود، به چیزی در این طرف و آن طرف نباید توجه کند, فقط باید به خود و کارهای خود بپردازد، از این هیاهوها باید کناره‌گیری کند، از این فریادها و داد و بیدادهایی که مردم در عرفات می‌نشینند و با همدیگر حرف می‌زنند و صحبت می‌کنند و مسائل را به بطالت می‌گذرانند و به عکس و عکس‌برداری‌ها می‌پردازند، انسان باید از اینها پرهیز کند.

ما در عرفات بودیم، بیچاره خود مردم هم حرف نداشتند، آن آخوند پیش‌نماز درآمد و گفت که «یکی بیاید از این جماعت فیلم و عکس بگیرد»! این عرفاتتان هم که واقعاً عرفات شده است! این چه نمازی است و چه توجه و حضوری است؟! آیا آن عرفاتی که ائمه علیهم‌السلام می‌آمدند، این بود؟! آیا آن منایی که آنها می‌آمدند، این‌طور بود؟! آیا آن وضعیتی که آنها انجام می‌دادند، این‌طور بود؟! آن سنگ زدن‌ها و طواف‌ها و..., واقعاً عجیب است! این حج مسئلهٔ خیلی عجیبی است که انسان چطور باید متوجه باشد از وقتی که احرام را می‌بندد تا وقتی که [اعمال تمام می‌شود!] آن‌وقت انسان بیاید و بگوید:

---

[1] ***الکافی***، ج ۶، ص ۵۲۷؛ ***عوالی اللئالی***، ج ۱، ص ۲۶۱.

[2] ***دیوان اشعار صائب تبریزی***، غزل ۹۲۰:

آینه شو وصال پری‌طلعتان طلب *** اول بروب خانه، دگر میهمان طل

«چند روزی است می‌گذرد و برمی‌گردی می‌روی به زن و بچه‌ات می‌رسی»!

تأکید اولیای الهی به مسئلهٔ سکوت در ماه مبارک رمضان

اتفاقاً در ماه رمضان هم این مسئله هست، مردم با چه روحیه‌ای به ماه رمضان وارد می‌شوند؟ با چه وضعیتی وارد می‌شوند؟ می‌گویند: «ای داد بیداد ماه رمضان آمد و یک ماه هم صبر کنیم و بالأخره تمام می‌شود»! اواخر ماه رمضان که می‌شود، بیستم به آن طرف می‌گویند: «دارد به آخرش می‌رسد، هلال به آخرش رسیده و خورشید به [نهایتش] رسیده و دیگر به آخرش رسیده، خلاصه قضیه دارد تمام می‌شود»! ولی اولیاء الهی از هفته‌ها انتظار آمدن ماه رمضان را می‌کشند، آنهایی که سرشان در کار خودشان است، آنهایی که اهل حساب هستند، آنهایی که اهل رمز و راز هستند، آنها می‌دانند که این منت الهی برای بندگانش به چه نحوه است که خداوند این ماه رمضان را قرار می‌دهد تااینکه انسان کمی، یک حال و هوایی از آن مسائل و از آن گذشته و از آن حرف و نقل‌ها و از آن اعتباریات و مسائل نفسانی فاصله بگیرد، لذا کسی در این ماه بیشتر منفعت می‌برد که بیشتر مراقب باشد، متوجه باشد، مراقبه‌اش را زیاد کند، سکوتش را در این ماه بیشتر کند، هرچه در این ماه کمتر صحبت کردید بیشتر به شما می‌دهند، نه اینکه مسائل ضروری حذف شود، نه, انسان بی‌خود حرف نزند، راجع به سکوت و... بعداً ما مطالبی داریم, ولی این را بدانیم که این صحبت کردن (ولو اینکه انسان حرف‌های عادی بزند) ضرری دارد که آن اندوخته‌هایی را که به‌واسطهٔ مراقبه به‌دست آورده است، آن اندوخته‌ها را ازدست می‌دهد! دو دقیقه حرف بزند یک مقداری ازدست می‌دهد، پنج دقیقه حرف بزند یک مقدار دیگر و اگر یک ساعت حرف بزند خیلی ازدست داده است! با سکوت است که آن حالاتی که برای انسان به‌واسطهٔ نماز و عبادت و ذکر حاصل می‌شود، در نفس تثبیت می‌شود و جای خودش را باز می‌کند. صحبت کردن آن حالات شب را در روز ازبین می‌برد. لازم نیست که انسان صحبت کند، بی‌خود چرا حرف بزند؟! از این‌طرف و آن‌طرف که چه شد و گران شد و ارزان شد و آنجا زلزله شد و آنجا جنگ شد! به ما چه ربطی دارد؟! انسان برای چه حرف بزند؟! حرف باید حرف مفیدی باشد، حرفی که برای انسان فایده داشته باشد. بزرگان مخصوصاً مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ راجع به سکوت در ماه رمضان خیلی تأکید داشتند.

تأکید اولیای الهی نسبت به رفع کدورت‌های نفسانی در ماه مبارک رمضان

و همین‌طور راجع به رفع کدورت‌های نفسانی، بزرگان خیلی تأکید داشتند؛ انسان از رفیقش کدورتی دارد, او از انسان کدورتی دارد، انسان این کدورت‌ها را برطرف کند، حلالیت بطلبد و رضایت او را جلب کند. این مسئله در تأثیر روزه در ماه رمضان خیلی دخالت دارد. اگر شخصی از شخصی کدورت داشته باشد، خودش در وقتی که روزه است احساس می‌کند که انگار مانعی در اینجا قرار دارد و این مانع نمی‌گذارد که آن روزه تأثیر خودش را بگذارد. لذا تأکید شده است که در این ماه، انسان از برادران ایمانی و روحانی خودش رفع کدورت کند، با ملاقات‌ها و زیارت‌ها رفع کدورت کند.

اهمیت شب‌های ماه مبارک رمضان و لزوم مراعات کمیت و کیفیت افطاری

مسئلهٔ دیگری که بزرگان در این ماه تذکر می‌دادند، رعایت اوقات و غنیمت شمردن فرصت‌ها در شب‌های ماه رمضان بود، و این‌طور که آنها می‌فرمودند این بود که «اثرات روزه در روز، در شب انعکاس پیدا می‌کند.» لذا انسان باید شب خودش را در ماه رمضان به‌نحوی قرار دهد که آن اثرات روزه ازبین نرود، از نظر غذا خوردن و صحبت کردن و رفت و آمد و کارهایی که انجام می‌دهد، باید کارهایی مطابق با ماه رمضان باشد. لازم نیست افطاری زیاد بخورد، سبک بخورد و چیزی بخورد که مقوی باشد و بتواند او را تا صبح نگاه دارد، چیزهایی را که ضعیف و مضعِف است نباید بخورد، شکم خود را زیاد نباید در موقع غروب آفتاب پر کرد که آن اثرات روزه با این افطار ازبین می‌رود، نه, اگر انسان به‌اندازه و به میزانِ لازم و ضرورت، افطاری بخورد، آن حالت روحانیتِ در روز را، در شب

در خود احساس می‌کند و با آن حالت است که شب را به سحر می‌آورد. و بهتر است که انسان در شب‌های ماه رمضان، کمتر بخوابد، مخصوصاً در دهۀ آخر ماه رمضان که طریقه و رسم اولیاء الهی بر بیداری شب تا صبح بود.

در زمان مرحوم آقا یک دفعه اول ماه رمضان مشکوک بود، سایر مساجد همه برطبق همان چیزی بودند که دولت اعلام کرده بود ـ زمان شاه بود ـ ولی مرحوم آقا نه! در مسجد براساس آن متیقّن، روزها را قرار داده بودند، لذا بعضی از روزها که این دعای روزها (که دعای من‌درآوردی است که در *مفاتیح الجنان* هم هست) خوانده می‌شد، افراد اعتراض می‌کردند که امروز روز سیزدهم است و شما دارید دعای روز دوازدهم را می‌خوانید!

این دعا اصلاً سند ندارد، همین دعای روزهای ماه مبارک رمضان، روز اول و دوم و سوم و...، این دعا دعای من‌درآوردی است و آن شخصی که این دعا را جعل کرده خیلی ناشی بوده و هیچ ادبیات هم بلد نبوده و فقط می‌خواسته اول و آخر دعا را به هم بچسباند که قافیه خوب جور دربیاید، یعنی همه به نون ختم شود و حالا دیگر هرچه وسطش بود بود! این دعا اصل و سندی هم ندارد ولی دعاهای دیگری در ماه رمضان داریم، دعای یا علیّ و یا عظیم و ادعیۀ دیگر ماه رمضان و دعای افتتاح و ابوحمزه که واقعاً اینها دعاهایی است که آدم باید در هر خطش یک ماه تفکر کند و بماند.

شب‌های احیاء شده بود، شب‌های نوزدهم و بیست ویکم و بیست وسوم، من یادم هست که ایشان در آن سال شش شب را احیاء گرفتند، یعنی دوتا نوزدهم و دوتا بیست ویکم و دوتا بیست وسوم، چون مشکوک بود و می‌فرمودند: «احتمال دارد این شب باشد»، لذا دوتا شب نوزدهم به مسجد قائم رفتند، دوتا شب بیست‌ویکم و دوتا شب بیست‌وسوم، و شش شب احیاء گرفتند و وقتی که از ایشان سؤال کردند که «آقا چرا شش شب؟!» ایشان فرمودند که «ما باید تمام ده شب را بیدار باشیم این شش شب که چیزی نیست، حالا ما یک شب بیشتر احیا گرفتیم مگر چه شده است؟!»

ما الآن برایمان احیاء شب های ماه رمضان خیلی مهم شده است، مثلاً یک شب تا صبح که به بیداری می‌پردازیم خیال می‌کنیم که دیگر شقّ‌القمر کردیم، دیگر خیلی عجیب شد و آسمان‌ها باید چهار لنگه برایمان باز شده باشد! نه آقا! بزرگان تمام شب‌های ماه رمضان را بیدار بودند، دیگر بیداریِ دهۀ آخر که حرف نداشت، یعنی بیداریِ شب‌های دهۀ آخر ماه رمضان یک چیز عادی بود، بقیۀ شب‌ها تا صبح بیدار بودند و شب‌های احیاء هم برطبق آنها، نه‌اینکه حالا بخواهند قراری و برنامه‌ای برای بیداری بگذارند، نه! بیداری یک چیز عادی بود و بعد از اینکه سحری می‌خوردند و بعد از طلوع فجر، دیگر آن موقع یکی دو ساعتی استراحت می‌کردند یا اینکه استراحت را برای بعدازظهر قرار می‌دادند و دو سه ساعتی در بعدازظهر استراحت می‌کردند.

علیٰکلّحال مسئلۀ بیداریِ شب‌های ماه رمضان مخصوصاً دهۀ آخر ماه رمضان بسیار اهمیت دارد و اولیاء خدا مطالب سر بسته‌ای از این بیداریِ دهۀ آخر گاهی اوقات خصوصاً برای بعضی افراد نقل می‌کردند که این مسئله چه آثاری دارد؟! انسان بیدار باشد، به مطالعه بپردازد، به دعا بپردازد یا اینکه کاری هم انجام ندهد و همین‌طور [بیدار باشد و به تفکر بگذراند]، داعی ندارد [که حتماً بخواهد کاری انجام بدهد] ولکن به لهو و لعب پرداختن، نه، آنها آثار را ازبین می‌برد، تماشای این چیزهایی که صد من یک غاز هم ارزش ندارد، اینها تمام آن داده‌ها و همۀ اندوخته‌ها را از انسان می‌گیرد. و انسان باید متوجه باشد که این نعمت الهی از او فوت نشود.

لزوم توجه به سنت افطاری دادن در ماه مبارک رمضان

سنت افطار دادن نباید فوت شود و رفقا باید به این سنت عمل کنند، البته نه‌اینکه خود و زن و بچه را به زحمت بیندازند، آدم یک رفیقش را در منزل افطار می‌دهد، دو نفر را می‌برد، هر چیزی که درست کردند همان را هم با هم می‌خورند و یک مقدار نان و آبش را بیشتر می‌کنند، نباید این مسئلۀ افطار دادن باعث بشود که آن مسائل اصلی تحت‌الشعاع قرار بگیرد، آن هم باید براساس همان برنامه

قرار بگیرد و روی همان جهت باید پیش برود.

لزوم جلوگیری سالک از ورود خطورات و تخیلات به ذهن

و از مسائل بسیار مهم این است که انسان خاطر خود را هم از خطورات محفوظ نگه دارد که هرچه بر سر انسان می‌آید، از همین خطورات است! در ماه رمضان مراقبه‌ای که بزرگان داشتند، آن مراقبه این بود که نمی‌گذاشتند حتی خطور هم بر نفس آنها عارض بشود، خاطره‌ای بیاید، حالا چه برسد به اینکه انسان کاری انجام بدهد یا نه، انسان حتی‌الامکان نگذارد تخیلات، افکار متشتت و مسائل مختلف در ذهن بیاید که اینها بر آن جنبهٔ مثالی و برزخی انسان، اثرات سوء را باقی می‌گذارد.

رحمت وسیع خداوند متعال در ماه مبارک و اهمیت روزهٔ ماه مبارک

این ماه آن‌قدر مهم است و این‌قدر رحمت خدا در این ماه نازل شده است که کلام عجیبی پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرمایند، در آن خطبه‌ای که قبل از ماه رمضان پیامبر فرمودند، در آنجا فرمودند:

فإنّ الشّقیَّ من حُرِمَ رِضوانَ الله فی هذا الشّهرِ العظیمِ.[1]

چقدر مسئله مهم است که حضرت می‌فرماید: آن‌قدر رحمت خدا در این ماه توسعه دارد و آن‌قدر این رحمت مانند باران غزیر بر افراد می‌بارد که شخص باید چقدر شقی باشد و چقدر قسی باشد و چقدر دل‌مرده باشد که این باران بر او ببارد و او را از این رحمت سیراب نکند؟! شقی کسی است که از رحمت و رضوان خدا در این ماه محروم باشد، یعنی خلاصه همه‌گونه سفره الآن آماده شده و همه چیز الآن آماده شده است و انسان باید استفاده کند.

تأکید بزرگان مبنی بر روزه گرفتن پیش از شروع ماه مبارک

لذا بزرگان همیشه توصیه می‌کردند که از چند روز به ماه رمضان مانده باید روزه گرفت که انسان یک‌مرتبه از ماه رمضان شروع نکند، چند روز به ماه رمضان مانده، این آمادگی را داشته باشد که با آن آمادگی و با آن زدودن کدورات و زدودن حشو و زوائدی که بر نفس هست، وارد در این ماه بشود، گرچه انسان در ماه رجب و شعبان هم روزه گرفته و مراقبه داشته و متوجه بوده ولی وقتی که می‌خواهد وارد ماه رمضان شود مقداری مسئله را دقیق‌تر کند و محکم‌تر بگیرد و از چند روز قبل از ماه رمضان خوب است که انسان روزه بگیرد که روزه را به ماه رمضان بچسباند، حتی داریم که «**اگر کسی در ماه رمضان مورد شفاعت و رحمت و رضوان الهی قرار نگرفت، دیگر فایده‌ای ندارد مگر اینکه در عرفات، آنجا رحمت الهی شامل حالش بشود**»[2] یعنی این‌قدر این مسئلهٔ رحمت در ماه رمضان مهم است که دیگر چیزی جایگزین آن نخواهد شد! و همهٔ اینها برای چیست؟ همهٔ اینها برای لطفی است که خدا به ما دارد. مگر خدا به ما نیاز دارد که روزه را واجب کرده است؟! آن خدایی که آسمان‌ها و زمین را خلق کرده، به روزه و گرسنگی چند ساعتهٔ من چه احتیاجی دارد و آن هم چه گرسنگی که نفهمیده، آدم می‌بیند که شب شد، مگر خدا به روزهٔ ما نیاز دارد؟! نه! خداوند متعال می‌خواهد به زور هم که شده [ما را یک قدم به خود نزدیک کند،] آخر روزهٔ ماه رمضان واجب است، مستحب که نیست، حالا اگر خدا روزهٔ ماه رمضان را مستحب می‌کرد چند نفر روزه می‌گرفتند؟! فرض کنید که امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف بیاید این کار را بکند ـ البته هیچ‌وقت این کار را نمی‌کند چون او امام است، ما شاید این کار را بکنیم ولی امام زمان این کار را نمی‌کند، ماها که می‌توانیم حرام را حلال

---

[1] ***عیون أخبار الرضا*** علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۹۵؛ ***إقبال الأعمال***، ج ۱، ص ۲:
«فإنّ الشّقیَّ مَن حُرِمَ غُفرانَ اللهِ فی هذا الشّهرِ العَظیم.»

[2] ***الکافی***، ج ۴، ص ۶۶؛ ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۹۹.

کنیم, حلال را حرام کنیم, از دست ما برمی‌آید! ـ حالا برفرض اگر در شریعت این مسئلهٔ وجوب به مستحب تغییر پیدا کرد یا اینکه ما این وجوب را برداشتیم، آیا می‌دانید مردم چه جشنی می‌گیرند؟! می‌گویند: بَه‌بَه راحت شدیم! آخجون! ولی نه، برای آنهایی که اهل سرّ هستند و چیزی فهمیدند، مسئله فرق نمی‌کند, هیچ فرقی نمی‌کند، آنها می‌گویند: خدایا اگر مستحب هم بکنی، همین‌طور ما این ماه رمضان را روزه می‌گیریم، چرا؟ چون فهمیدند چه آثاری دارد! مسئله و سرّ را فهمیدند و آنچه را پشت پرده است خبر دارند که آن چیزی که نصیبشان می‌شود ارزش این را دارد که ۳۶۵ روز را برایش روزه بگیرند، این را فهمیده‌اند.

حالا خدا به‌خاطر محبت بر بندگانش، یک ماه را واجب کرده است، گفته است که «ببینید من چقدر شما را دوست دارم! چقدر رشد شما را می‌خواهم، چقدر تزکیهٔ شما را می‌خواهم و چقدر تربیت شما را می‌خواهم! بندگان خدا چقدر گرفتار شدید؟ بیچاره‌ها! من برای اینکه شما را یک قدم به خودم نزدیک کنم چاره‌ای ندیدم که یک ماه را واجب کنم، چاره ندیدم، اگر چاره می‌دیدم شعبان را هم واجب می‌کردم، ولی چه‌کار کنم که این بندگان من قبول نمی‌کنند، می‌گویند: آیا ما دو ماه روزه بگیریم؟! اگر چاره بود رجب و شعبان و رمضان را واجب می‌کردم، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وقتی که هلال رجب نمایان می‌شد، روزه را به شب شوال متصل می‌کرد، یعنی از اول رجب روزه می‌گرفت تا سی‌ام ماه رمضان،[1] این کار چه کسی بود؟ چرا پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام این کار را می‌کردند؟ خب چیزی فهمیده بودند، مگر مجبور بودند؟! خدا که واجب نکرده اما چرا اینها این کار را می‌کردند؟ ولی به ما می‌گویند که لازم نیست همهٔ رجب را روزه بگیری، در رجب تا آن‌قدر که می‌توانی بگیر و در شعبان حداقل سه روزش را بگیر یا چند روزش را بگیر، لازم نیست همه را روزه بگیری. و بالأخره آنها بزرگان بودند و کارشان هم مربوط به خودشان است، ولی ما یک مقدار خودمان را نزدیک کنیم و آن‌وقت ببینیم که آیا به آنها نزدیک می‌شویم یا نه؟ اگر نشدیم آن موقع اعتراض کنیم.

لذا انسان هرچه توصیه و تأکید نسبت به احترام و بزرگ داشتن این ماه بکند، باز کم کرده است.

لزوم همت بلند برای سالک

از خداوند بخواهیم که خداوند توفیق روزهٔ خواص را که آن روزه‌ای است که خاصّ‌الخاص است که یک روز خدمت رفقا گفتم که آن روزه‌ای است که انبیا و اولیا و ائمه داشتند و در آن روزه حتی سرّ آنها مسترد به غیر خدا نمی‌شد، نه‌اینکه خطورات نیاید، آنها که از این خطورات گذشته بودند، اینها برای ما است، آنها که از این مسائل گذشته بودند، سرّ آنها از حالت اتحاد و اتصال با مبدأ، دچار لرزش و اضطراب نشود. برای خدا هم که چیزی نیست، نگوییم: حالا ما کجا آنها کجا؟! نه، خدا می‌دهد، ما بخواهیم، خدا می‌دهد، مگر برای خدا مهم است؟ مگر برای خدا منعی دارد که از آن جامی که اولیاء خود را از آن جام سیراب کرد، از آن جام به ما هم بنوشاند؟! نه. ما نمی‌خواهیم، ما می‌گوییم: خدایا همین یک استکان برای ما کافی است، می‌فرماید: بیا این یک استکان؛ اگر بگوییم: خدا یا ما یک جام می‌خواهیم، می‌فرماید: بیا؛ اگر بگوییم: خدایا ما یک خُم می‌خواهیم، می‌فرماید بیا؛ ما دریا می‌خواهیم، می‌فرماید بیا. نگوییم دریا برای امام و پیغمبر است، نه، ما را هم در همان دریا می‌اندازد و ما را هم در همان اقیانوس می‌اندازد، منتها همت می‌خواهد. همت داشته باشیم. به قول خواجهٔ شیراز ـ قدس الله سره و رضوان الله تعالی علیه ـ خدا رحمتش کند:

همه‌اش همت است و کسی که همت نداشته باشد، یک سانت نمی‌تواند بالا بیاید، چرا؟ چون به همین مرتبهٔ خودش قناعت می‌کند، می‌گوید: «همین برای من بس است»، می‌گویند: «بابا این یک پارچ

---

[1] *دعائم الإسلام*، ج ۱، ص ۲۸۴.

اینجا است!» می‌گوید: «من همین یک مقدار برایم بس است.»
نمی‌گوید بر سر تربت ما چون گذری عبادت بخواه و رزق حلال بخواه و...، نه، اگر همت داشته باشیم همه چیز درست می‌شود، می‌فرماید:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه *** که زیارتگه رندان جهان خواهد شد

و واقعاً هم همین است، مقام خواجه، زیارتگه رندان است و هر کسی نمی‌تواند آنجا برود.
علیٰکلّحال امیدواریم خداوند به برکت انفاس اولیاء و پاکان درگاه خودش آن روزه و صیامی را که نصیب خاصان درگاه خودش کرده است، همان را برای ما مقرر بفرماید.
اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد